

درس دویست و هفتاد و ششم: صوت ۲۸۸

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر
وجوب احتیاط در شبهات (۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جواب تفصیلی به مرحوم حکیم درباره

عدم تعلق علم به عین خارجی

عرض شد ایراد مرحوم حکیم بر تقریر اول از

انحلال علم اجمالی که مبتنی بر وحدت علم و معلوم

بود و مسئله را با اقل و اکثر استقلالی قیاس کرده

بودند که شاید این ایراد در جای خودش نباشد؛

جهتش این بود که ایشان می‌فرمایند که در اقل و اکثر

استقلالی علم و معلوم واحد است که عبارت از نفس

همان مورد متیقن و اضافی و زائد مشکوک است،

ولی در مانحن‌فیه معلوم دوتا است و علم دوتا است؛

علمین است و معلومین؛ علم اول، علم اجمالی به

أحد الإنائین، تعلق حکم به أحد الإنائین، علم دوم،

علم متیقن تفصیلی به نجاست إناء متعیّن، بنابراین

مقایسه مانحن‌فیه به اقل و اکثر استقلالی مع الفارق

است.

جوابی که ما در آنجا دادیم این بود که در اقل و

اکثر استقلالی هم دو علم است و دو معلوم، منتها به واسطه علم ثانی که یقین به تعلق تکلیف به اقل متیقن است، خود به خود علم ثانی متفی می شود، به جهت اینکه مورد طرف علم اجمالی از محل بحث خارج می شود. وقتی که علم به مورد متیقن اقل تعلق گرفت، با خروج مورد متیقن اقل، شک بدوی نسبت به تعلق تکلیف به مورد زائد و مورد اضافی خواهد شد پس علم اجمالی منحل می شود و شک، شک بدوی می شود.

در مانحن فیه هم ممکن است ما همین را بگوییم؛ بگوییم که گرچه دو علم و دو معلوم است، علم اول، علم اجمالی نسبت به تعلق تکلیف به أحد الإنائین، علم ثانی، علم متیقن نسبت به مورد متیقن، الا اینکه به محض تعلق تکلیف به مورد متیقن این مورد از تعلق تکلیف بأحدهما خارج بشود، یعنی **اجتناب عن هذا الإناء علیّ ایّ حالٍ لازمٌ** چه به عنوان علم اجمالی و چه به عنوان علم تفصیلی، نسبت به این مورد خاص. وقتی که این مورد خارج شد، شک در تعلق تکلیف نسبت به إناء دیگر است، خب طبعاً

شک، شک بدوی خواهد شد و دیگر شک مستند به علمین نیست. البته نسبت به این مطلب یک شبهه‌ای است که إن شاء الله بعداً این شبهه را ذکر می‌کنیم.

جواب دومی که مرحوم آقای حکیم دادند عرض شد که فرمودند: این انحلال به طریق دوم مبتنی بر تعلق تکلیف به اعیان خارجی است یعنی آن شخص مجیب و قائل به انحلال، قائل به تعلق طبیعت مهمله بر طبیعت شخصیّه خارجیّه و انطباق طبیعت مهمله بر طبیعت شخصیّه خارجیّه است و طبیعت مهمله عبارت از تنجّس أحد الإنائین است و طبیعت شخصیّه خارجیّه عبارت از إناء معین و متشخص به علم تفصیلی و نجاست **هذا الإناء الخاص** است، آن طبیعت مهمله که نجاست أحد الإنائین است بر این طبیعت خارجیّه تعلق می‌گیرد و تعلق تکلیف بر دو مورد، دو حکمینِ مثَلین محال است که تکلیف تعلق بگیرد به وجوب **احتراز عن هذا الإناء من حیث إنّه مصداق للطبیعة المهملة** و تکلیف تعلق بگیرد **بهذا الإناء من حیث إنّه مصداق للطبیعة الشخصية** اجتماع حکمینِ مثَلین بر مورد واحد محال و ممتنع است. این مطلب را قائلین به انحلال گفتند.

مرحوم آقای حکیم می‌فرمایند که اشکال در این
 طریق این است که این آقایان علم را مبتنی بر تعلق
 نفس به خارج کردند، اما علم مبتنی بر صور و بر
 اعیان خارجی نیست بلکه علم مبتنی بر همان صور
 ذهنیه و وجود ذهنی است بنابراین با توجه به این
 مسئله در اینجا ما دو علم داریم یعنی دو معلوم ذهنی
 داریم؛ یک معلوم ذهنی ما **نجاسة أحد الإنائین** است،
 یک معلوم ذهنی ما عبارت از نجاست إناء متعین و
 مشخص است. پس این دو علم، اقتضای دو تکلیف
 جدا را می‌کنند؛ یک تکلیف به **نجاسة أحد الإنائین**
من حیث إنه مردّد بینهما تعلق گرفته است و یک
 تکلیف به **نجاسة إناء مشخص من حیث تعلق العلم**
بالیقین تفصیلی بهذا الإناء تعلق گرفته است.
 بنابراین تعدد صور علمیه در ذهن اشکال ندارد که
 صور علمیه ده‌تا در ذهن باشد اشکال ندارد و اشکال
 در آنجایی است که علم به خارج تعلق بگیرد، اگر
 علم به خارج تعلق بگیرد اجتماع حکمین مثلین و
 امتناع است، اما اگر صدتا حکم تعلق به ذهن بگیرد،
 خب بگیرد، به ذهن که تعلق بگیرد که اشکالی

به جای خود.

حضرت عیسیٰ علی نبینا و آله علیه السلام به
حواریین می فرمود که موسی از عمل زنا نهی کرده
است ولی من حتی از تصور زنا هم نهی می کنم،
چون کسی که کنار دیوار است و یک دخانی پشت
این دیوار در حال تصاعد است، گرچه این شخص
در آن دخان قرار ندارد اما آن دخان از پشت دیوار به
او سرایت می کند، مضمون روایت است.^۱ لذا تصور
زنا هم مکروه است.

^۱. الکافی، ج ۵، کتاب النکاح، باب الزانی، ص ۵۴۲، ح ۷:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اجْتَمَعَ الْخَوَارِيُّونَ إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ ارْشِدْنَا! فَقَالَ لَهُمْ: "إِنَّ مُوسَى كَلَّمَ اللَّهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرَكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَاذِبِينَ وَ أَنَا أَمْرُكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَ لَا صَادِقِينَ!" قَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ زِدْنَا! فَقَالَ: "إِنَّ مُوسَى نَبِيَّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرَكُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَ أَنَا أَمْرُكُمْ أَنْ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالزَّنا فَضْلاً عَنْ أَنْ تَزْنُوا فَإِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزَّنا كَانَ كَمَنْ أَوْقَدَ فِي بَيْتٍ مُزَوِّقٍ فَأَفْسَدَ التَّرَاوِيقَ الدَّخَانُ وَ إِنْ لَمْ يَحْتَرِقِ الْبَيْتُ."»

ترجمه: «عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی حواریون نزد حضرت عیسی علیه السلام گرد آمدند و به حضرتش عرض کردند: ای آموزگار نیکی! ما را ارشاد فرما. حضرت عیسی علیه السلام به آنان فرمود: موسی کلیم الله به شما دستور داده است که به خداوند تبارک و تعالی سوگند دروغ یاد نکنید و من به شما فرمان می دهم که به خداوند سوگند دروغ و راست یاد نکنید. حواریون عرض کردند: ای روح الله! بیشتر ما را راهنمایی فرما. فرمود: موسی کلیم الله به شما فرمان نموده است که زنا نکنید و من به شما دستور می دهم که اصلاً در مورد آن فکر هم نکنید. زیرا هرکس در مورد زنا فکر کند مانند کسی است که در خانه ای طلاکاری شده آتش بیفروزد و دود آتش، نقش و نگارها را سیاه کند، گرچه خانه آتش نگرفته است.» (محقق)

عدم تعلق نهی بر صور ذهنیه، الاّ به لحاظ

حکایت از اعیان خارجی

ولی بحث حرمت بحث دیگری است. اینها از

امور اخلاقی است، بحث حرمت و شرع و اینها

مربوط به تعلق تکلیف به اعیان خارجی است منتها

چون تکلیف در یک قضیه طبیعت مهمله به عنوان

یک کلی قابل انطباق بر افراد خارجی و بر طبایع

شخصیه است از این نقطه نظر در ذهن این قضیه

تصور پیدا می کند. پس معلوم بالذات تکلیف ما

عبارت از آن قضیه و صورت ذهنیه است معلوم

بالعرض که مراد شارع و مراد آمر به اوامر و نواهی

است، مراد آن قضایای خارجی و طبایع شخصیه

خارجیه است. هیچ وقت نهی بر صور ذهنیه تعلق

نمی گیرد، اگر نهی بر صور ذهنیه تعلق بگیرد، به

لحاظ حکایت از آن اعیان خارجی است وقتی که

می گوئیم: **لا تشرب الخمر** به نحو اطلاق، به معنای

انطباق قضیه طبیعیه مهمله ما بر آن افراد خارجی

است که **هذا الخمر و هذا الخمر و هذا الخمر**

است.

بنابراین قطعاً در اینجا نهی مولا تعلق گرفته است

بأحد الإنائين الخارجيين، این یک تکلیف است.

تکلیف ثانی بهذا الإناء المتشخص الخارجی

المتيقن تعلق گرفته است. خب پس در اینجا این

اشکال اجتماع حکمین مثلین و امتناع ما لازم می آید،

دوتا تکلیف داریم؛ یکی بهذا الإناء من حیث إنه

مردّد تعلق گرفته است و دیگری بهذا الآناء من

حیث إنه متيقن تعلق گرفته است.

پس جواب شما اشکال را برطرف نکرد که چون

این صورت که مبتنی بر تعلق تکلیف به اعیان

خارجی است، موجب اجتماع حکمین است و چون

اجتماع حکمین محال است پس علم اجمالی منحل

می شود، نه خیر، چه ما قائل بشویم به اینکه علم به

اعیان خارجی تعلق گرفته است یا قائل باشیم علم به

صور ذهنیه تعلق نگرفته است، علی کلّ حال تکلیف

و مراد مولا از تکلیف اعیان خارجی است، لا تشرب

الخمير یعنی لا تشرب هذا الخمر، نه اینکه لا تشرب

الصورة الذهنية این معنا ندارد، لا تغصب به این

فرش خارجی تعلق می گیرد، نه اینکه تعلق می گیرد

به آن فرشی که در ذهن هست، به آن فرش در ذهن

که تکلیف تعلق نمی‌گیرد! پس اجتماع حکمین
مثلین در اینجا می‌آید و محالیت هم در اینجا باز لازم
می‌آید. این مسئله اول بود.

محالیت اجتماع حکمین مثلین در ذهن و خارج

اشکال دومی که بر ایشان وارد می‌شود این است
که اشکال در تعلق تکلیف به صورت خارجی یا به
صور ذهنی اصلاً نیست یعنی چه ما قائل باشیم بر
اینکه علم به صور ذهنیه تعلق می‌گیرد، - باز در آنجا
اشکال هم وارد می‌شود - چه اینکه شخص قائل
باشد به اینکه علم عبارت از تعلق نفس به صور ذهنیه
است، یا قائل باشد از تعلق نفس به صور خارجی،
که در هر دو حال مطلب یکی است. زیرا ذهن چیزی
نیست جز حاکی از خارج، خارج عبارت از محکی
است و اینکه الآن علم ما به نجاست **هذا الإناء** به
صورت ذهنیه تعلق می‌گیرد، باز محالیت در اینجا
لازم می‌آید، چون ذهن هیچ اختیاری ندارد الا
حکایت و مرآتیت از خارج، فقط این کار را می‌کند.
پس اگر در خارج اجتماع حکمین مثلین محال بود
در ذهن هم اجتماع حکمین مثلین محال خواهد بود،

فرق نمی‌کند.

آیا ممکن است شما در ذهن خودتان در همان لحظه‌ای که مکانی را اسود تصور می‌کنید، همان مکان را در همان وقت ابیض تصور کنید؟! نمی‌شود، بلکه ممکن است در یک ثانیۀ بعد، در ذهن آن مکان را تبدیل به ابیض کنید، در ثانیۀ ثالثه تبدیل به احمر کنید، ولی در ذهن در آن واحد و مکان واحد با حفظ سواد، بیاض و احمرار و خضرویت به او تعلق بگیرد، این محال است و نمی‌شود. آیا ممکن است شما در ذهنتان اجتماع نقیضین را تصور کنید؟! وجود زید را در ذهن با حفظ عدم او تصور کنید؟! نمی‌شود.

بله، ممکن است انسان در ذهن ماهیت معرّای از وجود و عدم را تصور کند و حکم به عدم بکند و در ثانیۀ بعد حکم به وجود بکند، اشکال ندارد ولی در نفس همان ثانیه جمع بین متناقضین حتی در ذهن هم محال است و این به‌خاطر این است که قانون، ذهن و خارج برنمی‌دارد؛ قانون جمع بین متناقضین به وجود خارجی برمی‌گردد و وجود ذهنی **أحد هذا**

الوجود خارجی است. بلکه بحث‌های دیگری هست که حالا بماند ولی این در اینجا به این ارتباط ندارد. بنابراین هیچ تفاوتی بین تعلق علم به صور خارجی یا تعلق علم به صور ذهنیه ندارد. این هم مسئله دوم بود.

اشکال سوم این است که اصلاً علم که به صور خارجی تعلق نمی‌گیرد. علم عبارت از تعلق نفس است، حتی کسانی که قائل هستند به اینکه علم عبارت از وجود ذهنی نیست باز برای خود ذهن یک صورت ذهنیه تصور می‌کنند، یعنی افرادی که قائل هستند به اینکه علم عبارت از نفس اضافه نفس به این شیء خارجی است، یعنی همین قدر که نفس به این شیء خارجی تعلق می‌گیرد **يُعَدُّ هَذَا عِلْماً** و منکر وجود ذهنی هستند مانند فخر رازی و اینها^۱ خب اینها باز برای ذهن صور ذهنیه تصور می‌کنند والا اصلاً انسان با خارج نمی‌تواند ارتباط داشته باشد. چرا من الآن با این ارتباط دارم؟! به خاطر صورت ذهنی است، اگر یک پرده جلوی چشم من بیفتد و

۱. مباحث المشرقية، ج ۱، ص ۳۲۱.

این صورت ذهنی حذف بشود، این ارتباط هم قطع می‌شود و از بین می‌رود.

پس ما چه قائل به وجود ذهنی باشیم یا نباشیم
ليس العلم إلا الصورة الذهنية. حالا [در تحقق این]
صورت ذهنیه شک است که آیا به وجود ذهنی است،
یا به اضافه نفس به خارج است، به کیفیت است به
هر چه هست، هر چه می‌خواهد باشد. درست شد؟!
صحبت در آن است، پس اصلاً طرح این قضیه که
امتناع بر صورت خارجیّه دارد، این در شأن یک عالم
و در شأن یک فاضل اصلاً نیست که یک هم‌چنین
چیزی را بخواهد مطرح کند.

بناءً على هذا ايشان می‌فرمایند که انحلال علم
اجمالی بر خلاف رأی مرحوم آخوند، انحلال
حقیقی نیست بلکه انحلال حکمی است. انحلال
حقیقی مثل اقل و اکثر استقلالی است و وقتی که شما
یقین به اقل کردید واقعاً علم اجمالی شما منحل
می‌شود و تبدیل به شک بدوی می‌شود، یا اینکه
فرض کنید در اینجا علم تفصیلی به نجاست این
به خصوص تعلق گرفته است، یعنی همان علم

اجمالی قبلی برای انسان به یک علم تفصیلی متبدل بشود؛ معلوم بشود آن نجاست إناء متردد همین است، این انحلال، انحلال تکوینی است. اما اگر نه فرض کنید که انحلال به این نحو نبود و انسان سوای نجاست آن علم اجمالی یقین به نجاست این دارد، این انحلال، انحلال حکمی است، چرا انحلال حکمی است؟!

ایشان می‌فرمایند که جهتش این است که این معلوم بالاجمال ما معنا ندارد متنجز بشود، زیرا این تنجز معلوم بالاجمال اگر به واسطه این علم تفصیلی است، که خب این علم تفصیلی به این إناء خاص تعلق گرفته است درحالی که علم اجمالی ما أحدهما بود، **إِمَّا هَذَا وِ إِمَّا هَذَا** پس علم تفصیلی نمی‌تواند نجاست این إناء را ثابت کند، این علم تفصیلی می‌گوید که این نجس است اما این به حال خودش دراین صورت باقی می‌ماند. پس این طرف به واسطه علم اجمالی نمی‌تواند طرف برای خروج قرار بگیرد، زیرا علم تفصیلی که الآن به این تعلق گرفته است فقط این را از محل بحث خارج می‌کند و به طرف دیگر کاری ندارد و این طرف دیگر به حال خودش

محفوظ است. این طرف به علم اجمالی هم نمی‌تواند منجّز شود چرا؟ زیرا علم اجمالی اگر بخواهد این طرف را منجّز کند باید آن طرف را هم منجّز کند، چون علم اجمالی تعلق به کلیهما دارد و أحدهما **متنجس**؛ اگر بخواهد این علم اجمالی بیاید این طرف را منجّز کند، لازمه‌اش اجتماع حکمینِ مثلین در مورد واحد است. یعنی این از ناحیه علم تفصیلی منجّز است و از ناحیه علم اجمالی هم منجّز است و چون دو منجّز بر مورد واحد محال است که اقامه بشود لاجرم با اغلبیت و حکومت علم تفصیلی منجّزیت این ثابت خواهد شد و از تحت علم اجمالی خارج خواهد شد لذا علم اجمالی دیگر در اینجا قدرت ندارد. علم اجمالی حکماً - نه تکویناً - از باب امتناع معارضه با علم تفصیلی از حجیت ساقط می‌شود؛ از باب امتناع است. اگر می‌شد فرض کرد که علم اجمالی مزاحمتی با علم تفصیلی ندارد انحلال هم در اینجا پیدا نمی‌شد ولی چون علم اجمالی مزاحمت با علم تفصیلی دارد و اجتماع حکمینِ مثلین لازم می‌آید لذا ما چاره نداریم [جز

اینکه] گردن این علم اجمالی را بزنیم و بگوییم که با وجود علم تفصیلی، دیگر حجیت ساقط می‌شود گرچه تو توانش را داری و گرچه قابلیتش را داری اما اجتماع حکمین مثلین دست ما را در حجیت علم اجمالی بسته است. این انحلال حکمی و انحلال تعبدی می‌شود.

اشکالی که بر ایشان وارد می‌شود این است که بنفسه همان اشکالی که ایشان در شق دوم وارد کردند بر ایشان وارد می‌شود و آن اشکال این است که وقتی دو علم در اینجا وجود دارد - البته با تفاوتی - یک علم اجمالی ثابت و علم تفصیلی لاحق، دو معلوم هم وجود دارد، یعنی یک معلوم بالاجمال که أحدهما است یک معلوم بالتفصیل که عبارت از واحد مشخص است، چه اشکال دارد دو تکلیف به لحاظ دو علم به یک شیء تعلق بگیرد؟! به لحاظ أَنَّهُ نَجَسٌ بِالْعِلْمِ الْإِجْمَالِيِّ يَجِبُ الْاجْتِنَابُ عَنْهُ و به لحاظ أَنَّهُ نَجَسٌ مُتَيَقَّنٌ و مُسْبِقٌ بِالْعِلْمِ الْإِجْمَالِيِّ و مُتَأَخِّرٌ بِالْعِلْمِ الْإِجْمَالِيِّ يَجِبُ الْاجْتِنَابُ عَنْهُ چه اشکالی دارد؟! اصلاً به علم اجمالی هم ما کار نداریم. این إِنْءَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مُضَرٌّ لِلْبَدَنِ يَجِبُ

الاجتناب عنه، یا اینکه فرض کنید که اصلاً در ماه رمضان روزه است و حرمت تعلق بر شرب این إناء گرفته است چون مفطر است. خب حالا اگر فرض کنید إناء غصبی هم باشد، خب دو تکلیف دارد؛ یک تکلیف حرمت **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَفْطَرٌ**، تکلیف دوم **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَغْصُوبٌ**، چه اشکالی دارد که به لحاظ دو حیثیت مختلفه، دو تکلیف مختلف باشد؟! پس بنا بر این نظریه در اینجا هیچ گونه تعارضی بین علم اجمالی و علم تفصیلی وجود ندارد و دو تکلیف است و علم اجمالی هم منحل نخواهد شد.

اللهم صل على محمد وآل محمد